

شاهدان محمد

هرکسی برای صدق گفتار خویش نیازمند به آوردن دو شاهد شناخته شده و معتبر بود. این سنت از پیش از روزگار بعثت تا کنون ادامه داشته و دارد. اما محمد برای اثبات صدق آنچه به عنوان کلام وحی به دیگران می‌گفت، کدام شاهدانی را معرفی کرده است؟

در مضامین سنتی و روایاتی که به نظر می‌رسد شکل‌گیری آن بیشتر به دوران بنی‌عباس باز می‌گردد، دو شاهد اصلی که برای صدق کلام محمد قایل بودند، عبارت بود از معصومیت و معجزه. معصومیت را به عنوان بی‌گناهی و برکناری از هر گونه خطا و گناه و اشتباه معنا می‌کردند و معجزه را هم انجام کارهای خرق عادت مانند شق القمر و معراج و داستان مسجد غمامه و بسیاری کارهای محیرالعقول دیگر معرفی می‌نمودند

اما امروزه، این را می‌فهمیم که طرح این دو موضوع، برای اثبات صدق کلام محمد از استحکام و اعتبار لازم برخوردار نیست. زیرا علاوه بر غیر عقلانی و غیر منطقی بودن این دو موضوع، همچنین ما نه محمد را دیده‌ایم و نه معجزاتی را که به او نسبت می‌دهند، پس چگونه صدق کلام بر جای مانده از او را باور کنیم؟

در مضامین کلامی که برای اثبات معصومیت آمده علاوه بر روایات، به خود متن نیز استناد شده است که چون در متن قرآن نوشته شده است که خداوند برگزیدگان خود را از لغزش محفوظ نگه می‌دارد لذا پیامبر هم که از برگزیدگان خداوند است از لغزش و خطا مصون است. گذشته از نوع تلقی و تاویلی که قائلان به این قول از متن قرآن دارند، این ارجاع متن به خود متن، یعنی مصادره‌ی به‌مطلوب.

غیر از معصومیت، طرح معجزه‌هایی که ما ندیده‌ایم و مبتنی بر انبوه روایات مغشوش است، نیز از هیچ اعتباری نمی‌تواند برخوردار باشد. مانند داستان شق القمر و داستان معراج به آن صورتی که در سیره‌ی ابن هشام آمده و اغلب مفسرین آن را تایید کرده‌اند یا وقایعی مانند واقعه‌ی مسجد غمامه در پانصد متری مسجدالنبی، و بسیاری وقایع محیرالعقول دیگری که بیشتر برای تخیل اقتدارگرای کودکان جذاب است.

برخی دیگر از مسلمانان، خود متن قرآن را معجزه دانسته‌اند آن‌هم تنها به سبب بلاغت کلام، که این هم نمی‌تواند دلیل باشد، ممکن است شاعری و نویسنده‌ای کلامی را بگویند که دیگران از بیان چنان کلامی عاجز باشند اینکه دلیل نمی‌شود.

آن‌گونه که از برخی شواهد تاریخی بر می‌آید، مسلمانان صدر اسلام از قبیل، علی، ابوبکر، سلمان، عمر، و دیگر کسانی که در آن شرایط دشوار کلام محمد را به عنوان وحی پذیرفته بودند بسیار باهوش‌تر، دقیق‌تر و عمیق‌تر از آن بوده‌اند که ایمانشان را صرفاً به معصومیت و معجزه آویزان کنند.

به نظر می‌رسد پدید آمدن این دو مقوله‌ی عصمت و معجزه، مربوط به روزگارانی بعد از دوره‌ی بعثت بوده باشد و احتمالاً عوامل گوناگونی سبب شکل‌گیری این روایات در فرهنگ مسلمانان شده است و در دوران خلفای اقتدارگرای بنی‌عباس شکل قطعی به خود گرفته است. نشانه‌هایی در این باره موجود است که هر کدام به نحوی مستقیم و غیر مستقیم، به آن اشاره دارد

به نظر می‌رسد تحریف قرآن، با اقتدارگرایی دستگاه خلاف بسیار باهم مرتبط هستند، برای ایضاح مطلب در اینجا تنها به دو مورد اشاره‌ای کوتاه می‌کنم:

در مورد تغییرات تحریف‌گونه‌ی قرآن می‌توان موضوع تعقل را طرح کرد که در قرآن همیشه به صورت فعل به کار رفته است، در این متن تعقل عبارت است از بستن و به بند کشیدن پای هوا و هوس در هنگام اندیشیدن و تصمیم‌گیری. این یک کنش انسانی است که فقط در رابطه‌ی با خودکنترلی انسان قرار می‌گیرد، از این جهت هیچ‌گاه واژه‌ی تعقل و مشتقات دیگر آن در قرآن برای خداوند به کار نرفته است زیرا خدای قرآن گرفتار هوا و هوس نیست که بنحوه‌ی هنگام تصمیم‌گیری پای آن هوا و هوس را در بند کند.

همچنین مشتقات این واژه حتی یک بار هم به صورت «اسم» و به عنوان یک گوهر مجرد آسمانی در قرآن مطرح نشده است. اما بعدها «عقل» به عنوان یک گوهر مجرد معرفی شد که اصل و اساس آن نزد خداوند و به عنوان عقل اول دانسته شد، در این تعریف، واژه‌ی «عقل» تا حدود زیادی جایگزین واژه‌ی «لوگوس» گردید که قبلاً در نزد فلاسفه‌ی رواقی و یهودی بیشتر به معنای خرد تدبیر آفرینش و اداره‌ی نظام آفرینش از سوی خداوند بود.

اتفاقی که در این جابه‌جایی واژه تعقل به عقل پدید آمد یکی هم این بود که تعقل به عنوان کنش انسان معمولی در اداره‌ی امور خود و خود‌کنترلی، به فراموشی سپرده شد و خلیفه که خود را خلیفه‌الله می‌خواند، از جانب خداوند وارث اداره‌ی امور و کنترل مردمان گردید و اطاعت از امر خلیفه، به عنوان اطاعت از امر خدا دانسته شد.

در همین ارتباط، اندک اندک واژه‌ی «محکومات» به «احکام» تغییر معنا داده شد در حالی که معنای این دو اصطلاح با هم متفاوت است، محکومات به آیات کتاب هستی باز می‌گردد که از جانب خداوند لگام زده هستند و هر پدیده‌ای به راهی و مسیری که برای او مقدر شده در حرکت است.^۱ در قرآن حتی یک بار هم کلمه‌ی محکومات عنوان دستورات و فرمان‌های خداوند به کار نرفته است.^۲ احتمالاً این تحریف هم بهانه‌ی دیگری شد برای خلیفه‌های خداوند تا احکام را به نام او بر خلق تحمیل کنند. در ادامه‌ی این تغییرات معنایی از متن قرآن، نشانه‌های اقتدار‌گرایی دستگاه خلافت را می‌توان مشاهده کرد که خلفا، اندک اندک معصوم شمرده می‌شوند و به دلیل عصمتی که از سوی خداوند پیدا کرده‌اند خود را برای هر کشتاری و هر گونه سلطه‌گری مجاز می‌شمارند

از میانه‌ی قرن دوم به بعد، و زمان خلافت المعتصم بالله، القابی که خلفا برای خود انتخاب می‌کردند حتماً واژه‌ی «الله» را با خود داشت، تا آنجا که خلیفه‌ی سی و هفتم المستعصم بالله واقعا باور کرده بود که در پناه خداوند عصمت یافته است. داستان هلاکو خان و پیغام خلیفه به او از این جهت شنیدنی است.

از این شاهدان دروغین کلام خداوند که بگذریم، برای معرفی شاهدان واقعی محمد و اعتبار و اهمیت آنان در نزد گذشتگان و امروزیان، ناگزیر از طرح مقدمه‌ای هستم

تقریباً در همه‌ی ادیان زنده‌ی دنیا، سه اصل مشترک وجود دارد که عبارتند از ۱- داستان آفرینش و بهشت نخستین. ۲- واقعه‌ی هبوط و گناه نخستین ۳- دغدغه‌ی نجات

این سه اصل بنیادین که در قرآن به گونه‌هایی چند بیان شده، در هر کدام از آیین‌ها دیگر هم هست و ممکن است به گونه‌ای متفاوت تصویر شده باشد اما به نظر می‌رسد که جوهره‌ی آن‌ها یگانه است. در اینجا می‌بینیم که اساس کلام وحی بر این سه اصل استوار است و شاهد محمد در این پیام، همه‌ی رسولان

۱ - برای توضیح بیشتر می‌تواند به بخش چهارم "تاملی در معنا شناسی متن مقدس" اثر راقم این سطور مراجعه کنید
۲ - همان

و ادیان دیگری است که هر کدام به نحوی به این مقوله پرداخته‌اند. یعنی پیوند کلام محمد رسول در پیوند با پیام همهی رسولان پیش از خود طرح شده است و حتی بارها و به مناسبت‌های گوناگون در قرآن از زندگی و گفتار رسولان گذشته یاد شده است

مهمتر از اشتراک معنایی این سه اصل بنیادین در ادیان، از حس وجودی هر انسانی و هر قومی نسبت به این موضوع می‌توان یاد کرد. در مورد بهشت نخستین، هر قومی و هر فردی، به نوعی دورانی طلایی را برای گذشته‌ی خود تصور می‌کند، همچنین در مورد هبوط باز هم هر قومی و هر فردی، وضعیت کنونی خود را ناخوشایند و نادلپذیر می‌بیند. و دغدغهی رهایی از وضعیت کنونی است و در جستجوی عظمت و شکوه بی‌گزندی که فکر می‌کند باید می‌بود و نیست، مدام به این سو و آن سو می‌دود. این سه موضوع بنیادی را می‌توانیم سه آرکی‌تایپ یا سه کهن الگو در نهاد روان جمعی بشریت نام‌گذاری کنیم

برای نجات از این وضعیت هبوط، یکی از مهمترین توصیه‌هایی که قرآن طرح می‌کند، رسیدن به اخلاص است. اخلاص یعنی رها شدن و پاک شدن نفس آدمی از آلودگی‌های پنهان و آشکار، و این به ویژه در روان پیچیده‌ی انسان، کار آسانی نیست. ما بسا که از اسارت خویش در پنجه‌ی امیال ناخودآگاهی خویش بی‌خبر باشیم، ما از بردگی به سوی آزادی می‌آییم، از نادانستگی به سوی دانش حرکت می‌کنیم. اگر اندکی منصفانه به خود بنگریم، این شاهد کلام محمد را در خود می‌بینیم.

دومین شاهد محمد، ارجاع کلام به وقایع هستی و به وقایع انسان است. کلام قرآن را با بلاغت قرآن نمی‌توان شناخت، این کلام را در ارتباط با کتاب هستی، در ارتباط با حس تعالی جویانه‌ی انسان، و در ارتباط با طرح موانعی که بر سر راه تحول و والایش انسان به سوی رشد قرار دارد می‌توان شناخت و می‌توان به درستی آن شهادت داد.

محمد، شاهدان بزرگ دیگری هم دارد که یکی از مهمترین آنان همان کسی است که واقعه‌ی عاشورا به نامش ثبت شده است. اگر حسین با حکومت زور و سلطه و تزویر بیعت می‌کرد، کدام شاهی را داشتیم که برای ما بگوید دین محمد، دین سلطه و زور و تطمیع و تزویر نیست؟

پس از حسین نیز، همهی کسانی که در برابر حکومت سلطه و دین تزویر ایستادند و بیعت نکردند، از شاهدان صدق کلام محمد شمرده می‌شوند، شاهدانی که سر سلسله‌ی آنان را می‌توان حسین بن علی دانست.

(خلاصه‌ای از سخنرانی شب عاشورای ۱۳۹۰ در مشهد)